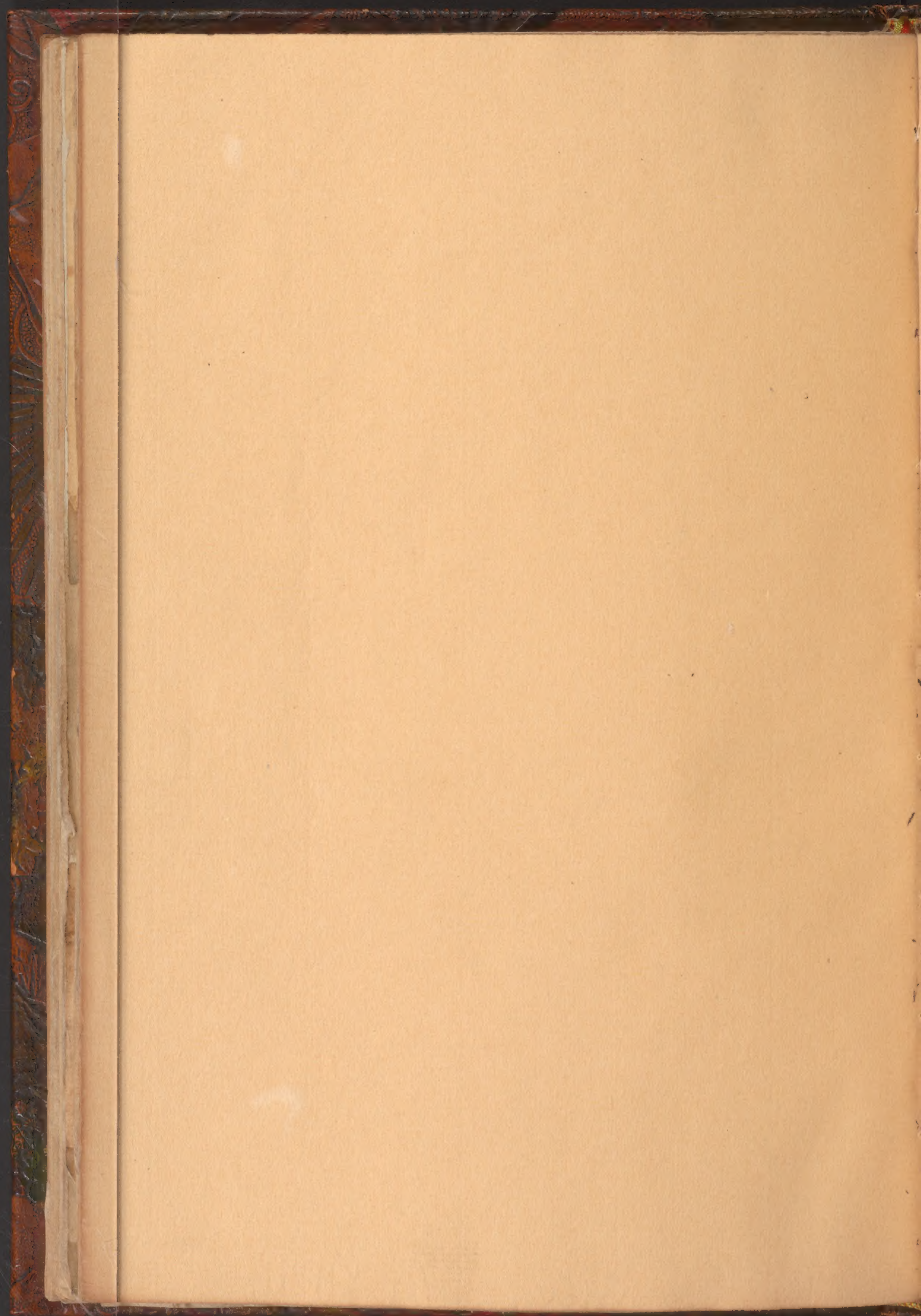


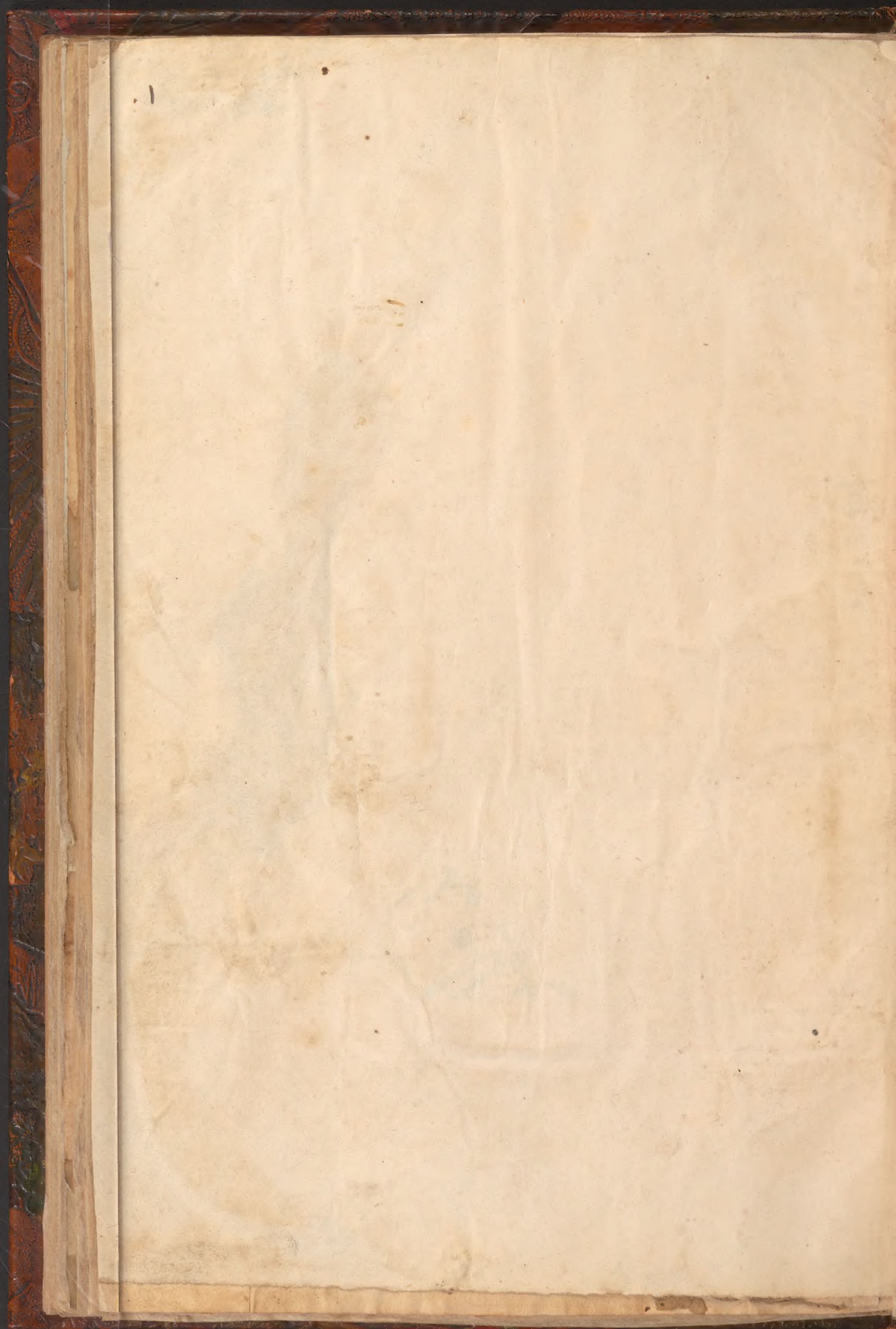




ضیائی بخشی

محرد دهصود





بسم الله الرحمن الرحیم

محرر این تحریر و مصور این تصویر سیاه بخشی اصلح الله تعالی شانه
چنین گوید که مرد دانا کسیست که اورا از جمله علوم بهره باشد و از
هیچ علمی عاری نباشد اگر کسی از علم این رساله عاری باشد از زنی جوان
خوب صورت که بدست او افتد اورا همان قدر نصیب بود که بوزینه را
از جوز هندی یعنی اگر جوز هندی بدست بوزینه افتد او همین قدر
داند که این چیز خوردنیست اما نداند که چون باید خورد لهذا ورقی چند درین
علم نوشته مسمی بلذة النسا نموده بر ده باب مرتب ساخته آورده اند

که در زر و کاشن پادشاهی بزرگ بود اسباب سلطنت و دفاین

بسیار داشت بساط عدل را برای انبساط خلق گسترده و رعیت در ایام

او رستگاری یافته بنوعیکه در عهد دولت او شمه از بیداد کسی یاد

نداشت و گرگ و میش خویش گشته و سگ با خرگوش صلح کرده و آهو بره

با شیر شیر خورده القصه به همه اوصاف حمیده موصوف و بمکارم پسندیده

معروف بود و مهمان نواز و دوست و غریب نواز و صیت بخشش در اطراف

و اکناف عالم منتشر گشته در جود و سخا چون حاتم طی شده در کامرانی

و جهانبانی مانند کسری گشته اسم او بهرام شاه بود و هفت هزار و هفصد حرم ذات

هر یکی از دختران رایان و تاجداران از برای او آورده بودند و بیرون به آباد دنیا

چهار صد وزیر بوده اند هر یکی کاردان و حکیم پیشه بود و چون نوبت بزرجمهر کار مملکت او می کرد
پادشاه از این وزیران وزیری داشت نام او کوکا بود و در حکمت بینی مشار الیه بود
او را برای آوردن پیلان و تحفها خراج کرور زر داده بود که بولایت صیورت و سندیه فرستاده
کوکا وزیر حسب حکم فرمان پادشاه برفت و این مبلغ زرها در عشرت و خوشی خرج کرده بعد از سه سال آمد
از اسباب نفیسه و جنس تحفه بخدمت رای هیچ نیاورده پادشاه بسبب تلف کردن زر و دیر آمدن او
در خشم شد فرمود که او را بند کردند تا مدت سه سال کوکا در قید بود روزی از روزهای عید و
نوروز بود پادشاه بر تخت مملکت و جهانبانی نشسته بود و مجلس جنت آئین آراسته و بزم کیخسروی
پیراسته و اعیان مملکت و ارکان دولت و خاصان و بزرگان درگاه پیش تخت صف زده استاده
بودند که در این اثنا زنی جوان و لطیف و رعنا و خیره سرود گویان درآمد بمقابله پادشاه
ایستاده و جامه زرین خود را برداشته اندام نهانی برهنه کرده نمود پادشاه از این ادای او بسیار
برنجید و گرفته جامه خود را بر رو نهاده پرده رو خود کرد فرمود که این زن مکاره بدکار
جای نهانی خود برهنه نموده بی ادبی می کند از پیش برون کنید تا پیشوایان بانگ بر آن عورت

پادشاه فرمود که تبراجوگی را بیارید و از وی خبر حال پرسید که تو چرا خود را نیز
می سوزی تبراجوگی گفت آری هر که در انجمن مردان گستاخی کند و کلام بی اندازه گوید همینه
خود خجل گردد من سالهاست که در دنیا سیاحت کرده ام و در میان جوگیان و سپاهیان بوده ام
و طلب اینچنین مردی داشته ام اگر این مرد مرا چاکری نگه دارد فبها و الا نه خود را نیز خواهم سوخت
و اگر مرا در خدمتکاری خود قبول کند تا زنده باشم در خدمت خود بتقصیر راضی خواهم شد
پادشاه بر قول تبراجوگی بسیار خوشدل شد و در خشم شد فرمود که کوکا را باعزاز تمام
بیاورند و خلعت دیگر التفات کرده کوکا را پوشانید پادشاه کوکا را کنار گرفته و عذرهای
گذشته بسیار خواست و در جمله وزیران و را صدر الوزرا گردانید دیگر از وی پرسید این چه
چه کردی که از تو راضی شد گفت کتاب بر تا جرت زنان خوانده ام و مزاج و طبیعت و حرکات و سکنات
ایشان را میشناسم و میدانم که ایشان را که در هر لمحه یک هیأت میشناسم و شهوت ایشان در جمیع بدن
بدن ایشان ساریست و هر ساعت در یک عضوی از بدن ایشان قرار میگیرد من آن را میدانم که در
کدام موضع زده ام چنان مست شهوت گشته ام که او را از خود خبر نمی ماند



زدند که این چه نوع ادای بود که در حضور بادشاه کردی اینهمه بی شرمی چه باشد که در انجمن مردان
خود را برهنه تماشا نمودی زن مکار جواب داد که زن از مرد شرم میدارد و در این انجمن شما مرد کیست
که من از و شرم داشته باشم بادشاه از این سخن در حجاب شد



بار عام شکسته در خلوت رفت وزیران و دانایان و ساحران را که در مملکت پادشاهی بودند همه را در خلوت
آوردند پادشاه گفت که من چندین سال در باب شمایان مرحمت و عاطفت و مهربانی کنم از برای روزی که امروز
در حضور من با وجود شمایان این خیره بی شرم این نوع بی‌حیائی بکند جمله مردان سپاه پوه مرا در حساب مردان
نشمرد پس این مرحمت من در بارهٔ شما ضایع باشد که سزای این بدکاره چنانچه می باید کرد بکشید چون کی
مردی از این انجمن که نام او پیرانهشه بود برخاسته زمین خدمت بوسیده به پادشاه گفت که این زن
بدکاره پتراپی نام دارد از چندین مردان عالم گرو برده است دعوی میکند که مردی باشد که بر من
دخول کرده انزال کناند درین مباحثه هیچ کس بوی بس نیامد از چندین جوکیان و فیلسوفان که است و برده
وازبان بر همه با این دعوی دارد پادشاه فرمود تا ازین جا یک سواران که سلاح مردی پوشیده اند
جنگ خود را بنمایند و آتش فتنه او را فرونشانند جز این مطلوب دیگر ندارد کسی جواب نداد در شهرها
و بلاد مملکت خود منادی کنند که هر کسی که درین کار دستی دارد و ازین قضیه وقوفی داشته باشد
بیاید بدرگاه پادشاه حاضر شود و هنر خویش بنماید لطف عاطفت پادشاه در باب او مبذول شود
و بر جمله وزیران صدر الوزرا باشد سه روز در بلاد و شهر این ندا میدادند هیچ کس پیدا نشد

و دو سوزن را در دست کنیزک پیش خود گذاشت و بتراجوکنی دران خلوت بود کوکا پیش او رفت

و هر دو در یکجا نشسته میلاذی مشغول شد کوکا هر کجا دست بر اندام او میزد در پهلو و کشف

وران و سینه بتراجوکنی انزال می کرد چنانچه جامهای وی با انزال تر شد و نیز بر زمین اثری از

از رطوبت انزال بتراجوکنی رسیده کوکا آن بار زیر پیش خود دور کرده بآن بتراجوکنی در ملاعبه مشغول

ملاعبه مشغول شده آن چنان مبهوت شهوت شد که هیچ خبری از خود نه نشست و کوکا در آن اثنا

هر دو سوزن در پستانهای بتراجوکنی خلانید بتراجوکنی از حال مستی شهوت همچنان در جوا

ماند کوکا وی را در خلوت گذاشته باز دیگر





وچون روز شد بتراجوگی روی خود بحیب پیش درگاه پادشاه بیامد هیزم انبار کرد و آتش
سوزانید شرمنده شده خجل ماند پادشاه را خبر کردند که بتراجوگی خود را زنده میخواهد که
بسوزاند

پادشاه گفت ای کوکا چندین علوم که تو از سیاحان و جوکیان صاحب تجربه بدست آورده
دریغ باشد که تو از جهان برو و بعد از تو کسی این علم نداند و اگر از برای عقلیان سا[شا]ستری
بسازی که مردم از و ذوق و حظی برند و ترا بدعای خیر یاد کنند بسیار خوب بعده بفرمان پادشاه
این نسخه را تصنیف کرد و کام ساستری نام نهاد و از برای مهوشان فقیر بخشی از زبان هندی بفارسی ترجمه
کردم ۞ بجنب قیمت این نامه ۞ نیرزد حبه صد شاهنامه ۞ باب اول در معرفت
هیات زنان و شناختن کیفیت ایشان باب دوم در خاصیت زنان باب سیوم
معرفت آب منی باب چهارم در شناختن انزال که آب منی زن کجا میشود باب پنجم
معرفت مجامعت و طریق آن در کیفیت رسم و شناختن اوقات حمل باب ششم
در معرفت اغذیه مقوی باب هفتم در ادویه قوت باه باب هشتم در معرفت هیجان شهوت و شناختن
آن باب نهم در معرفت فواید متفرقه و شناختن احکام مستی باب دهم
در معرفت ساعات شهوت و شناختن آن باب
که زنان جمله چهار نوع اند پدمنی و چترنی و هستنی و سنکهنی بهترین ایشان پدمنی و بعد از پدمنی چترنی و ایشان بتمام بالا

روی او چون گل نیلوفر و نطفه او چون شیر خوشبو و پستان او بشکل نیلوفر و چشم او چون چشم آهو

و ساق او چون تنه موز نغز نرم و سفید و بی‌موی و رفتار او چون رفتار بط و خورش او اندک باشد و شرم

او بسیار و در شکم او شکنج باشد و دو پستان بزرگان خوددار و دوست دارد و او را نیلوفر خوش

آید و طبع او مایل بخوشبوی باشد و او را پاس اول الصحبت مرد کشد و طاقت مباشرت بسیار ندارد

صفت مثنوی بدهنی دلبری خوب خصال ∴ جامع چار چار حسن و جمال ∴ مر بیان آورم ز چهار چهار

تا شود جلوه ساز قامت یار ∴ خامه نقشبند این قصه ∴ حسن را کرده شانزده حصه ∴ چار زان دلکش و

دراز بود ∴ چار کوتاه و دلنواز بود ∴ فربه و پرگوشت چار دگر ∴ چار باریک باید و لاغر

چار چیزی که آمد آن نیکوست ∴ موی شبگیر و سنبل گیسوست ∴ بار چشم دراز و تیر نگاه ∴ خانه دین کند

بغمزه تباه ∴ هم درازی گردن رعناست ∴ عالم آرا که چون ید بیضاست ∴ کلک انگشت هم دراز خوشست

بند بندش کرشمه ساز خوشست ∴ صفت چار خورد ساز کنم ∴ کوته این قصه دراز کنم ∴ تیز بینی

که این گهر شمرد ∴ کفت دندان یار باید خورد ∴ جبهه نیکوست خورد تا دانی ∴ ماه باید هلال پیشانی

نیز پستان خورد ستایند ∴ وصف معشوق نازنینست ∴ ناف زیبات خورد پیوسته ∴

چون دل عاشقان گره بسته ۔ چار عضوات خوشتر و فربه ۔ فرج به زران فربه به ۔ فربه

و بر عذار یار خوش است ۔ یار گل روی پر عذار خوش است ۔ ببرد دل ز جای بازوی ۔ زور

بازوی حسن را در خور ۔ نازنین را سرین چو قبه سیم ۔ هست فربه بگو بقول حکیم ۔ ران فربه خوش است

جانان را ۔ فربه و تازه میکند جان را ۔ چار باریک لاغر است او پسند ۔ دل ز باریکیش قوی پیوند

اگه شرح جمال می بینی ۔ دان که باریک خوش بود بینی ۔ لب گل رو چو برگ گل باید ۔ زان چو گل

برگ در شکل آید ۔ شکم یار لاله وار نکو ۔ تا نگنجد فریب و کینه در او ۔ هم ز باریکی است لطف کمر

وصف کرده چو موی اهل نظر ۔ یا د بیمای چون سخن بهم بود ۔ شرح اقسام دلبران بنمود ۔ داستان

بهم نمود تمام ۔ گفت ز آغاز کار تا انجام ۔



چترنی میانه باشد و فربه و نه لاغر و در زیر ساق او موی باشد و پستان او دراز باشد و سرین او بزرگ و لب او درشت و آواز او چون آواز زاغ لب زیرینش سطبر باشد و از سینه او تا ناف خطی باشد باریک از موی و بسر و دستش و برقص او را هوس تمام باشد و طاقت مباشرت ندارد و چپ و راست بسیار نگرد و بیکجا قرار نگیرد و حرکت بسیار کند و جامهٔ سرخ بسیار دوست دارد و دلش هم وقت بر مرد بیگانه باشد و او را سرود گفتن خوش آید و طبع او پر مزاج باشد و پاس دویم شب مایل صحبت باشد صفت چترنی

چترنی لعبتیست شور انگیز :: دلبر و دلنشین و شور انگیز ::
بفکند از کرشمه چین بجبین :: زلف مشکین او بود پرچین ::
از تبسم شگفته رو چون گل :: واله او حریف چون بلبل
گونه پیکرش چو نقره خام :: در خمیدن کند چو کبک خرام ::
شیر و حلواش ناگزیر بود :: از گل و نان تا بزیر بود ::
کند از مهر خدمت شوهر :: غیر شوهر نیاورد بنظر ::
جامع الحسن شیوه صنم است :: از بدنی در دو شیوه کم است ::

همه رنگ پدمنی گل رو است
لیکن تو بی بوی و پدمنی خوشبو است

صور



هستی در غایت خشن باشد و رفتارش چون رفتار فیل و روی او سطبر و انگشتان و ساق او
فربه باشد و گردن او باریک و موی سر او بسیار و کف پای او خورد و سطبر و در روی او
چندان شرم نباشد و پاس سیوم شب با ایل صحبت شود عرقش بوی فیل ست دهد هرکه
گرد و سوار دست دهد دل جوانان [illegible] وسواس طبع نفس کشش ضعیف خون کیاس
تنگ سینه بود بزرگ کمر جفت خود را نیاورد بنظر خورد چشم و بزرگ پیشانی مرد
بیگانه را فسون خوانی گاه رفتن نظر براهش نی جز بسیار و همین نگاهش نی
ساق و بازوش کند چون کنج گردنش تیز کوته و کنج نی در و شرم و نی
حیا باشد فیلبان کردمی ندید بند آهن ز پا در اندازد



هستنی یک لاغر و بلند و بالا بود و ساعد و ساق او باریک و دست و پای او
دراز بود و بوی او چون بوی گشنیز بود و بدخوی و جنگ جوی و زود خشم باشد و گریه
بسیار کند و شوهر او ترید و زود گرسنه شود و طعام بسیار خورد و بر اندام او
موی ها باشد چون عرق کند بوی ناخوش باشد و ناخن فرود و تنگ حوصله باشد جامه
و لباس و زینت بسیار دوست دارد ✿ صفت سنکنی ✿ سنکنی دان زنی بخصلت شیر
غصه انگیز و پر خشم و زود رس ✿ سینه او کشاده تنگ کمر ✿ نفس او فربه و بدن لاغر
قوت او زیاده گوشت کم ✿ دم زند مثل شیر با همدم ✿ گوشت باشد غذای او اکثر
ندهد تن بقصه شوهر ✿ خوش نیاید جمال پیچ زنش ✿ بوی مکروهه آید از دهنش
قدم آهسته در ره اندازد ✿ وقت رفتن نظر بر اندازد ✿ شوخ و خودرای و شد خود بینی بود
ساعد و ساق پر ز موی بود ✿ وقت صحبت کند زحیله خویش ✿ سینه مرد را بناخن ریش



از یکی سالک که بر چشم تو ره بر بسته‌اند
وز بتان آن شوخ چشم‌ترا آفریده است
مار بر خم شده گشت و قصار افتاده حیرت
خود بسوی خانه دیده و حیران بمانده حیرت

ابرو برای عشوه و مژگان برای نی
لب برای بوسه شد آفریده است
از ... تا ... جان برای جان
گیسو که تر قدر ... بس ... حیران بمانده حیرت

زلف را گفتم سیه‌چونی بخود پیچید و گفت
گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست

هر که با خورشید بنشیند شود رنگش سیاه
صبح برزنگیست در رنگ شب آجود است

ای یاری [illegible] عشق تو [illegible]

از لطف تو [illegible]

تا من [illegible]

تا [illegible]

دیده [illegible]

دیده [illegible]

عاشق [illegible]

سالها [illegible]

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد   آواز تیشه امشب از بیستون نیامد

در دام مانده باشد صیاد رفته باشد   شاید بخواب شیرین فرهاد رفته باشد

هر کسی را هست روزی معین از خدا
نی دریک از مور و با سیمرغ هر روزی جدا
اضطراب تو ز بهر روزیست از اضطرار
ورنه فکر روزی از بهر تو دارد کردگار

مور را یک دانه و سیمرغ را فیل ژیان
هر یکی را میرسد در خورد ظرفش پیمانه
رو توکل پیشه خود کن خنک بنشین دگر
میرسد از حق ترا رزق معین تا کی

چشم بربند از خلق و سوی خالق نگر
غم مخور زنهار بر فضل خدا کن اکتفا



چشم تو پیش مردم خون دل ما خورد
بود عجب ز نرگسان می بحجاب خوردن

هر چند شور باشد چون بخت عشقبازان
اصلا نمک ندارد می بی کباب خوردن

در زیر تیغ دل را یارای دم زدن نیست
نتوان نفس کشیدن هنگام آب خوردن

در راه انتظارت چون [illegible]
کار دگر ندارم جز آفتاب خوردن

دل خوش بود ز زلفش با خون ناب خوردن
زاهد که خوش نماید در شب شراب خوردن

از لاغری میانت هرگز برون نیاید
فربه نمیتوان شد از پیچ و تاب خوردن











بکس دیو و پری صید هم اندر زمین
لیک بشنو این عجایب از من

دیو را چون با پری الفت نبود
حاصل آدم کند زیشن وحشت نبود

لیک بین آن آدم کو از نام آدمی
ورنه آدم را ز سر سر تربیتی

هر که از دیو و پری در عالم است
بی سخن و سامان پدر آدم است

صورت دیو و پری هرگز مبین
پی بمعنی بر ز صورت خوش نشین



شد وقت صبح مطرب بنواز ساز خود را
تا بشنوند مستان بانگ نماز خود را

چندان که زد غرور است از من نبود بتش دل
سنجیده ام بهم با ناز و نیاز خود را

برباد داد تا جسم نزار خود را
من خوب می شناسم مست نیاز خود را

از ناز حسن مطرب بس منفعل شد
در پرده ساخت پنهان آواز ساز خود را

طرز سجود او را هر کس که دید محمود
طفلان نمی گذارد دیگر نماز خود را

سر دهان او را پوشیده ام ز اغیار
آری کسی نگوید با شیشه راز خود را

ای بی وفا همین بد تقصیر ما که کردیم
صرف تو در حقیقت عشق مجاز خود را

قطع نظر ز صورت دل کی بسازد و غیرت
گویا ندیده محمود زلف ایاز خود را







حال دل با تو گفتنم هوس است
وز رقیبان نهفتنم هوس است

شب قدری چنین لطیف و عزیز
با تو تا روز خفتنم هوس است

وه که دردانه‌ای چنین نازک
در شب تار سفتنم هوس است

از برای شرف به نوک مژه
خاک کوی تو رفتنم هوس است

ای صبا امشبم مدد فرمای
که سحرگه شکفتنم هوس است

طمع خام بین که قصه فاش
از رقیبان نهفتنم هوس است

همچو حافظ برغم مدعیان
شعر رندانه گفتنم هوس است



چیست در روشنی بر آب سراب جهان
پار ودن پستن مطلبیش آسمان
مای را گر بخواب از او پیش آب
مینشیند بر بیابان زنا ب آفتاب

مطلع
آب آتش خاک و باد او را مطیع
هر که باشد او فنت وا و را مطیع
نام در دو شیخ نفحه هر سحی
جان خود در اکن سراسر او را فدا

عاقبت بگذاشتن بگذشتنی است
با کف خالی ز دنیا رفتنی است



عاشق صورت مشو بهر پری
سعی کن تا سوی معنی پی بری
چشم بگشا تا ببینی نقش و نگار
از نگار آرا ببینی آن نگار

نقش و صورت را به هر صورت مبین
معنی ای شد معنی با قرین
هرچه باشد صورت بنگرید
بگذر از این معنی ای بادر

پرده را از پیش برداری اگر
پرده سیکی بی پرده آری در نظر



دیده ام بر کار و جادو سیمیای پیر تیشن
گفته ام این نسبت پیچ پای پیر سیه کاو را
و بگفتم و مصور را که خصلت را
نیست مسطورات در این صورت آن که عوران را

باز با آن چال با من گفت اینست تصویر
با مصور این گفته بستم از آن من چون دید
گفت با من این بدان در دل نیک از خالق آن
این سکاره نیستم ای عاقل گو اخبار

چون شنیدم این سخن را از زبان او دگر
[illegible]ده ام رو سوی حق تکبیر که شستم از [illegible]



ادویه جهة زیاده کردن مقوی مجامعت بسیار مجربست صفت آن جوزبوا
نفل بسباسه لسان العصافیر بیخ بر دخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک
سه مثقال قاقله کبابه از هر یک ده مثقال برشته و نیم مثقال مشک قند
گلاب از هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفاف اضافه
نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند شربتی یکمثقال اگر خواهند که خوب اثر کند
اول بدن را از اخلاط ردیه پاک نموده در وقت استعمال غذاهای موافق
میل نمایند ادویه جهة قوت مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجربست
صفت ادویه سنبل الطیب قسط قرنفل دارچینی قاقله از هر یک ده مثقال
انیسون تخم از هر یک مثقالی زیره کرمانی بذر مقلو مصطکی نعناع خشک
عود نیم مثقال فلفل دو مثقال عسل صاف کرده بستر وزن برابر مجموعه اجزا
بقوام آورند شربتی در دو درم نافع باشد دیگر زیره کرمانی آنست که
تا یک شبانروز در سرکه خیسانیده بر تابه برشته نمایند ادویه جهة تقویة معده

و دفع رطوبت آن نافع است زیره کرمانی بذر مقلو پنجاه مثقال زنجبیل ده

مثقال فلفل ده مثقال برگ سداب خشک بوره ارمنی ده مثقال ادویه را

بسیار صلایه و نرم باید کرد با عسل سه وزن سرشند شربتی یکمثقال

ادویه مقوی اشتها جلیل القدر و عظیم الشانست و موافق اکثر امزجه

و بهترین مفرحاتست صفت آن شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان مثقول از هر یک

ده مثقال بهمن سرخ و سفید از هر یک هم مثقال لاجورد غسیر مغسول طباشیر گل

مختوم زعفران درونج درنباد ردت کبابه سه مثقال هلیله کابلی ابریشم مقرض

صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک مثقال دانه اسهل یکمثقال مرجان

مروارید کهربا از هر یک مثقال عود نیم مثقال ورق طلا ورق نقره یاقوت

سرخ از هر یک دو مثقال ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه مثقال

با آب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترنج هر یک بیست و سه مثقال

بقوام آرند شربتی یک مثقال ادویه وصف آن تخم زردک تخم سا

خ

تخم ترب تخم تره تیزک تخم لوبحه لودری لسان العصافیر شقاقل مغز چلغوزه
قسط شیرین زنجبیل بهمن سرخ و سفید فلفل سفید دار فلفل حب الطیب از
هر یک پنج مثقال با به وزن ادویه سرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و شام
تناول نماید مهیج باه و مشتهی و هاضم و نانشاه و مقوی احشا و مفرح در اوایل
دویم گرم و مایل رطوبت و موافق اکثر امزجه است صفت آن جوز بوا بنفشه
از هر یک شش مثقال با هم بکوبند و با روغن بادام دو مثقال زنجبیل
کوبیده را چرب نماید و با دارچینی اسارون لسان العصافیر از هر یک دو
مثقال عود قماری قرنفل خولنجان بهمنین انیسون از هر یک مثقالی
خصیه الثعلب دو مثقال شقاقل بیست و پنج مثقال و اگر مربا باشد بهتر است
لبیر العناع خشک از هر یک دو مثقال عسل کف گرفته صد و ده مثقال
بطریق معهود معجون بسازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال
مقوی اعضای رئیسه و باه نافع است در سرفه و سداع و پس از شش ما

استعمال نباید کرد صفت آن ابیض بذر البنج از هر یک بیست و پنج مثقال افیون طین
مختوم فوه تخم کرفس جوز بهمن اسارون نانخاه راز یانج سنبل قسط
بادام تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خربوزه پنج درم سماق سه درم
با عسل شراب بسرشند قدر شربت یک درم مبهی و مقوی و موافق
بارد المزاج و سرد آن صفت آن خصیة الثعلب دارچینی زنجبیل از هر کدام
شش مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از هر یک مثقال مغز پسته و مغز بادام شیرین
بندق مقشر از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض اشنه الخدان میربا به سرآعرابی
تخم کرفس تخم لوبجه تخم هیون تخم کراث تخم شلغم تخم خیار تخم قسط
تخم جرجیر لوربدان جدوار چلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه
نودرین بهمنین تخم زردک مغز حب الفلفل لسان العصافیر بصل القنطل
المشوی خشک مربا عاقرقرحا از هر یک مثقالی عنبر اشهب مشک از هر یک
دو مثقال زعفران دو مثقال ورق نقره و طلا یکمثقال قرص افعی عشر ادویه

با عسل معجون سازند جهت تقویه باه مفید و در تسخیر مزاج مضرت
ندارد وصفت آن لسان الثور خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال
و نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار از هر یک ده مثقال جوز بوه
ال ترمیح سوسن از هر کدام چهار مثقال ادویه کوفته پنجاه مثقال
پوست خشخاش را جوشانیده و صاف کرده بیست و پنج مثقال
نخمش را در و کرفته لفتش را در وی بندازند پس با عسل و آب
سیب شیرین چند مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال بقوام
آورند پس با ادویه سرشته نیم مثقال مشک بروبه باشند و از شربت
تا چهار مثقال ۞ جهت خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویه معده
و اشتهاه نافع است و رنگ رخسار را نافع است صفت آن بادرنج
بویه قشور ترنج قرنفل فلفل قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله کبار
نارمشک شکر بهمنین زرنباد درونج تخم بادرنج تخم فرنهنک

بالسویه از هریک دو جزو و مشک و عنبر نصف جزو بلیله کابلی بیست عدد هم
در آب سه رطل بجوشانند تا یکرطل بماند بعد ازان نمود ده یکرطل عسل بریزند و
بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد ازان عسل را برابر ادویه
کرده بسرشند قدر شربت یکدرم یا دو درم و این نسخه نوشدارو
نفع است جهة سرفه دین و مرطوبین :: مجربست برای رفع سمومات
حیوانی و نباتی صفت آن فلفل سفید و سیاه افیون هریک بیست
مثقال زعفران پنجمثقال بذر البنج سی مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا
از هرکدام یک مثقال عسل مصفا مصروع الرغوه دو وزن ادویه اجزارا
کوفته و بیخته با عسل ممزوج کرده معهود معجون سازند و میباید که بعد از
انقضاء شش ماه استعمال نمایند ادویه موافق امزجه حاره مارده است
از تالیف حکیم مومن صفت آن بذر البنج فلفل سفید افیون از هریک
ده مثقال زعفران کشنیز خشک از هریک پنجمثقال صندل سفید دارچینی از

طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش جبلغون بارجیل زرنباد درونج
گل گاوزبان از هر یک سه مثقال بسباسه عود قماری سازج هندی بلسان
سعد زرنب قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر دار فلفل سلیخه اسارون قرنفل
زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست پسته ورق نقره
بهمنین وج تخم بادرنجبویه بوزیدان از یک دو مثقال مشک نیم
مثقال آمله شیر پرورده هشتاد مثقال عسل سه وزن برابر ادویه معجون
سازند که محلل ریاح غلیظ و با غایت خوبست صفت آن گل گاو
زبان تخم تره تیزک از هر کدام یکجزو نیم ماهی سقنقور سر مار
سر اعرابی یکجزو و سدس و خصیه الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق بار صنوبر
لبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هر کدام یکجزو تخم الجزر دارچینی نخود سفید
مغز بادام کنجد مقشر خشخاش سفید کندر از هر کدام چهار جزو باسر
سلب دو وزن ادویه بسرشند قدر شربتش تا چهار مثقال است

ادویه جهة احتباس بول وحیض ونیکو کردن رنگ رخسار و برانگیختن
باه مانوستین بغایت مجرّب و نافع است در اکثر امراض مثل فالج والسیلان
وسکته و رعشه وضیق النفس و لکنت زبان وتقویه معده وجگر صفت آن یک رطل
سیر کوبیده را بایک رطل ونیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و بایک رطل
ونیم عسل بقوام آورند و زنجبیل و فلفل و دارچینی کبابه جوز بوا قرفه
مالنجان از هر یک دو مثقال زعفران یکمثقال روغن گل سرخ مثقال
واگر اخذ روغن او خواهد قبل از آنکه با عسل بجوشانند و با روغن گل
جوشانیده روغن از و بگیرد دوا جهة قوّت هاضمه و باه محرورین بغایت
نافع است صفت آن کتیرا انیسون صمغ عربی رب السّوس نشاسته حب المحلب
مروارید کهربا یاقوت همه در وزن برابر بالعاب دانه حب سازند
ومشک یکدانگ گاه اضافه میشود این دوا از متاخرین است جهة تقویه باه
وهاضمه وضعف دل ومعده بسیار نافعست صفت آن جدوار مروارید دار فلفل

تخم بادرنجبویه قرفه فلفل خصیه الثعلب شقاقل تخم بالنکو عود قماری قرنفل
لبابه زعفران اجزاء را نرم صلایه نموده قند را بقوام آورده حب سازند
قدر شربت نیم درم اگر افیون بحجر و اضافه نمایند برای نشاء بد نیست
اما برای باه ضعیف میشود ادویه که امساک منی بقوت تمام دهد و مسکّ
و مسوم و مشتهی است و مجرب است صفت آن زیبق صد دانه بیخ شوکران سه
مثقال زیبق را با نها مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند
تا انکه تمامی آب را جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه استعمال کنند
و اگر کیفیت او زیاده خواهد برگ کلک شیرازی اضافه نمایند طریق ادویه
جلیل القدر و عظیم الشانست و اعاده شهوت باه میکند بعد از نومیدی و ضعیف
کلیه و مثانه را زایل میکند قدر شربت دو مثقال و قوتش تا سه سال باقی صفت
آن احب القطن بیست مثقال دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجیره
از هر یک پنج مثقال شقاقل زنجبیل از هر یک ده مثقال و ارشتعان هفت

مثقال قسط شیرین بذر کتان مقل مصطکی از هریک چهار مثقال با سه وزن

ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بوقت حاجت استعمال نمایند ادویه

منقول از خط استاد المتأخرین حکیم محمد باقر که بهترین نسخه هاست جهته

تقویه اعضاء رئیسه وضعف معده واشتها صفت آن طباشیر سفید ابریشم مقرض

مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گلسرخ از هرکدام سه مثقال بادرنجبویه

ریوند اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج ساذج هندی

تخم بادرنجبویه درونج نیل زرشک به دانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره

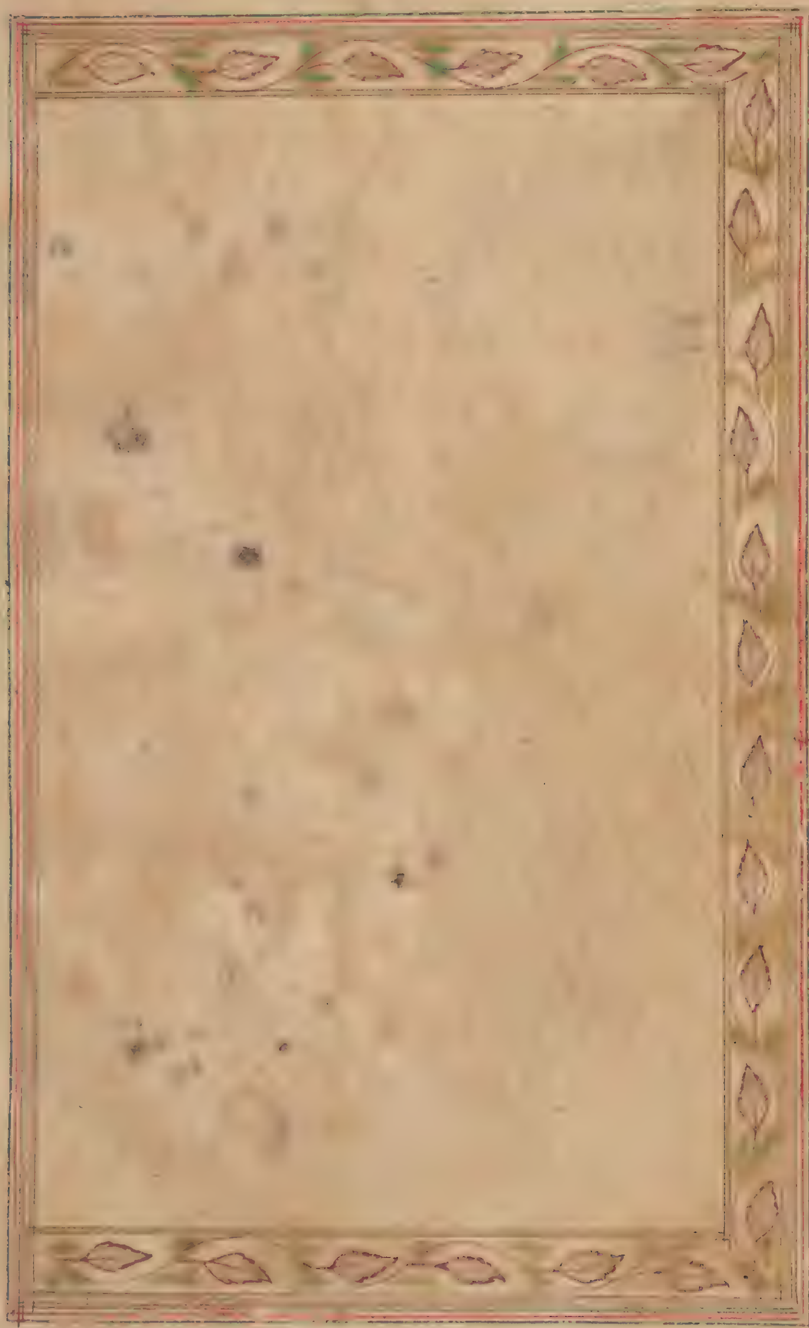
از هریک دو مثقال نود مثقال آمله را مهرا طبیخ نموده از پرویزن

بیرون کنند و با یک وزن و نیم ادویه

شکر سفید و مثل آن عسل کف گرفته

بسرشند شربتی با دو

مثقال ۲ م









P 24
HMD
W
2
M
17

Nakhshab I, Ziy a, P 24, no date
Reinforced area of incipient paper breakage located at the bottom corners of 13b and 14a using light humidification and gampi Japanese paper secured with methylcellulose (A4M).
Treatment carried out by Sanford Groetzinger, 8/2001.



P24, fols. 15b - 16a opening
Exhibited Sept.12, 1994 - Jan.13, 1995

